

رسانه‌ها و استعدادهای درخشان

موج چهارم*

موضوع مهاجرت به خارج از کشور در سال‌های اخیر ابعاد جدیدی پیدا کرده است به طوری که چندی پیش معاون وزیر علوم، خبر از مهاجرت بخش عمده‌ای از دانش‌آموزان المپیادی به خارج از کشور داد!

موج اخیر مهاجرت مغزها (یا به قول برخی دوستان فرار مغزها) در واقع چهارمین موج مهاجرت پس از انقلاب در ایران به شمار می‌رود.

نخستین موج مهاجرت بلافاصله پس از پیروزی انقلاب یا در ضمن وقوع رخدادهای انقلابی در سال ۵۷ و ۵۸ ایجاد شد. بخش عمده‌ای از مهاجران آن مقطع را، عمدتاً وابستگان به رژیم سابق، دربار و سرمایه داران، نظامیان، مدیران و عناصر و عوامل سیاسی. امنیتی سطح بالای دوره سلطنت تشکیل می‌دادند.

موج دوم مهاجرت از سال‌های ۶۰ به دنبال شروع فعالیت‌های تروریستی و درگیری‌های

نظامی میان سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی - نظامی ضد انقلاب و نظام جمهوری اسلامی رخ داد. بخش عمده کسانی که در این مقطع از کشور گریختند کادرها، اعضا و یا هواداران احزاب و سازمان‌های سیاسی معارض یا برانداز و یا مخالف با جمهوری اسلامی بودند.

موج سوم مهاجرت در طول دوران دفاع مقدس به ویژه در سال‌های ۱۳۶۴ و به دنبال تشدید جنگ شهرها و جنگ موشکی به وجود آمد. مهاجرین (یا به قول همان دوستان، فراریان) موج سوم را عمدتاً جوانانی که از ترس جنگ، نمی‌خواستند به سربازی بروند یا خانواده‌هایی تشکیل می‌دادند که خانه و زندگی را می‌فروختند و به قصد اقامت در یکی از کشورهای دیگر راهی خارج می‌شدند.

اکنون شاهد جریان موج چهارم مهاجرت از کشور هستیم، این موج که عمدتاً ماهیت اقتصادی - اجتماعی دارد از حدود ۵ تا ۶ سال گذشته آغاز شده است و براساس آمارهای محدودی که در دست است، در سال‌های اخیر گسترش بیشتری پیدا کرده است، این موج جدید مهاجرت. عمدتاً شامل فرار مغزها و متخصصان، فرار سرمایه‌ها و فرار نیروی کار می‌گردد.

بخشی از این منابع به طور رسمی و قانونی از کشور خارج می‌شوند و بخشی نیز به ویژه در حوزه سرمایه و نیروی کار عمدتاً از طریق غیرقانونی و به طور قاچاق راهی برای خروج (یا فرار) پیدا کرده، در یکی از کشورهای عربی همسایه و در صورت امکان در کشورهای اروپایی، آمریکایی یا جنوب شرقی آسیا رحل اقامت می‌افکنند.

علل و عوامل مهاجرت مغزها

مهاجرت، اساساً پدیده‌ای تاریخی و عمومی است که اختصاص به دوره‌ای خاص یا کشوری ویژه نداشته و ندارد. کوشش برای دستیابی به محیط مساعدتر برای زندگی و در اثر عوامل و فشارهای جغرافیایی، محیطی، سیاسی - نظامی یا اعتقادی - مذهبی در تمام دوره‌های تاریخی ایران یا سایر سرزمین‌ها و کشورها وجود داشته است. هم اکنون نیز پدیده مهاجرت، از یک کشور به کشور دیگر در تمام جهان جریان دارد.

چنان که امید به زندگی بهتر و دستیابی به محیط مساعدتر علمی، اقتصادی، اجتماعی، امروزه گروه‌ها و افرادی از دانشمندان، صاحبان سرمایه و یا دیگر گروه‌های اجتماعی در اروپا را نیز به سوی مهاجرت به آمریکا سوق می‌دهد.

هم‌چنان که در سطح واحد ملی مهاجرت از مناطق توسعه نیافته و عقب مانده و محروم به

مناطق پیشرفته و شهرهای دارای امکانات بیشتر شغلی، اقتصادی و آموزشی نیز امری عادی و جاری است که در کشور ما نیز مانند بسیاری دیگر از کشورهایی که دارای رشد ناموزون در میان بخش‌های روستایی و شهری و یا محروم و مرفه بر چشم می‌خورد.

اما نوع عادی و معمول مهاجرت‌ها در سطح ملی یا جهانی را باید از گونه غیرعادی آن جدا کرد و به پدیده نوع اخیر به مثابه امری آسیب شناختی و نشانه‌ها و علائم نابهنجاری و بیماری اجتماعی - اقتصادی نگریست. به نظر می‌رسد که موج چهارم مهاجرت از ایران عمدتاً از گونه مهاجرت‌های غیرعادی و خطرناک باشد.

با توجه به نکاتی که بدان اشاره شد، لزوم بررسی هرچه سریع‌تر این پدیده، لازم به نظر می‌رسد. البته این سرعت نباید پدیده «مهاجرت مغزها و سرمایه‌ها» را به سرنوشت بسیاری از پدیده‌های مشابه آن در عرصه سیاسی این کشور دچار سازد. به این پدیده باید به دور از هر تفکر و ذهنیت جناحی، خطی و باندی نگریست. از دست دادن نیروهای انسانی مبتکر و نخبه که با چشمانی پر از اشک و دلی خون به دیار غربت می‌روند، اجازه‌ی هیچ بهانه‌ای را به مسئولان امر نمی‌دهد. برخی از دوستان (!!) باید به خاطر داشته باشند که به راحتی و با زدن برچسب «فراری»، «خائن»، «فربخ خورده» و مطالبی از این دست نمی‌توانند از بار وظایف و تقصیرات خود بکاهند. کافی است به این موضوع توجه کنیم که «موج چهارم»، این بار نسلی را با خود می‌برد که بارها آنان را «آینده ساز» خوانده‌ایم. آری! گرداب این موج، فرزندان را با خود می‌برد که دو دهه عطر ایثار و شهادت را با پوست و گوشت خود حس کرده‌اند. آنان آماده‌اند که آینده این سرزمین را بسازند.

بد نیست دوباره به فرزندان این مرز و بوم بیندیشید

بچه‌ها منتظرند ... مبادا که نا امید شوند

و چنین مباد!

نخبه پروریم، اما برای دیگران*

مسعود آناهید دانشجوی سال اول فوق لیسانس مهندسی عمران گرایش سازه است. او

به قول معروف برای خودش کلی مخ است. وقتی که در دومین المپیاد علمی دانشجویی به عنوان نفر اول رشته عمران برگزیده شد، با او قرار گفتگویی دوستانه با صفحه جوان را گذاشتیم. قرار شد با علیرضا صادقی آزاد و کاوه شفیعی ثابت یک روز جمعه به دفتر روزنامه بیایند تا با هم گپ بزنیم. ساعت ۵/۵ عصر روز جمعه مسعود و علیرضا سروکله‌شان پیدا شد. اول کلی از کاوه گفتند که چرا نیامده است ... بعد شروع کردند به نصیحت که لطفاً سؤال‌های تکراری نپرسید، ما هم گفتیم قبول. اما نتوانستیم جلوی خودمان را بگیریم و پرسیدم چرا همه مخهای مملکت دوست دارند بروند و آنور آبها درس بخوانند؟ و این شروع مصاحبه ما بود. آخرش هم نه ما و نه این دو دو دوست صفحه جوان نفهمیدیم این سؤال تکراری بود یا نه.

این گفتگو را با هم می‌خوانیم:

○ جوان: به عنوان شروع مصاحبه، دوست دارم پرسم چرا همه مخهای مملکت دوست دارند بروند خارج از کشور درس بخوانند؟

● صادقی: البته به نظر من همه کسانی که در المپیادهای علمی کشور و یا خارج از کشور برگزیده می‌شوند و استعداد ادامه تحصیل در مدارج عالی‌تر را دارند، دوست دارند به کشورشان خدمت کنند. به نظر من بسیار خوب است که این افراد بروند و خارج از کشور درس بخوانند و بعد برگردند و به مملکت خود خدمت کنند.

● آناهد: بسیاری از کسانی که در این شرایط قرار می‌گیرند، چون شرایط ادامه تحصیل در ایران برایشان فراهم نیست و در صورت ماندن، دغدغه‌های زیادی برای درس خواندن و کارکردن و زندگی دارند و همچنین از آنجا که شرایط راحت‌تری برای رفتن و ماندن در خارج دارند، می‌روند.

○ جوان: البته تا جایی که شنیده‌ایم بیشتر کسانی که جذب دانشگاه‌های خارج شده‌اند، دیگر برنمی‌گردند؛ چون گویا اقامت در آنجا از شرایط این مهاجرت علمی است.

● صادقی، خیر، اینطور نیست، شرایط تحصیل در دانشگاه‌های خارجی طوری است که به هیچ وجه اجباری برای ماندن ندارند.

● آناهد: حتی در برخی موارد این دانشگاه‌ها تمام هزینه‌ها و حتی پول تو جیبی این

دانشجویان را می‌پردازند و از خدمات دوران تحصیل آنها - طوری که خودشان در نظر دارند - استفاده می‌کنند، ولی عملاً امکانات و تجهیزات و فضای علمی‌ای که در اختیار این دانشجویان قرار می‌گیرد، به قدری است که کمتر کسی حاضر است آن را رها کند و به ایران برگردد.

○ جوان: با کسانی که سالهای پیش در المپیادها برگزیده شده و به خارج رفته‌اند، آشنایی دارید؟
● آناهِد: بله، بعضی از آنها را می‌شناسیم و می‌دانیم که بیشتر آنها در شرایط خوبی هستند.
○ جوان: من شنیده‌ام که بعضی از این افراد حتی خدمت سربازی خود را سپری نکرده‌اند که جذب دانشگاه‌های خارج شوند.

● صادقی: در حال حاضر امکانات مهاجرت این گونه دانشجویان فراهم است و حتی افرادی که شما می‌گویید نیز می‌توانند با گذاشتن سند خانه یا ماشین نزد مقام مربوط، به خارج بروند!

○ جوان: چرا وقتی چنین نخبه‌هایی از درون نظام آموزشی ما بیرون می‌آیند، بعضی‌ها مدام نق می‌زنند که این نظام کارآمدی ندارد؟ مشکل کجاست؟

● صادقی: من موافق ناکارآمدی نظام آموزشی نیستم، اما معتقدم این نظام در حفظ و پرورش صحیح نخبگان خود، ناقص و بد عمل می‌کند. البته باید بین آموزش و پرورش عمومی و نخبه‌پروری تفاوت قایل شد تا بتوان به آن پرداخت.

● آناهِد: نظام آموزشی ما به دلیل ضعف در برنامه‌ریزی و کمی بودجه، ناکارآمد است.
● صادقی: نکته دیگر این است که کسانی که در این نظام آموزشی سرآمد می‌شوند هم با برخوردهای انفعالی و صوری، انگیزه‌های خود را از دست می‌دهند و کسی پاسخگوی مشکلات آنها نیست.

○ جوان: در حال حاضر مشکل اصلی شما چیست؟

● صادقی: فکر می‌کنم مشکل اصلی این است که باید بعد از پایان تحصیلات، دو سال از عمر خود را در پادگان‌ها بگذرانیم؛ در حالی که اگر شرایط معافیت ما فراهم شود، بهتر می‌توانیم به کشور خدمت کنیم.

○ جوان: خدمت سربازی‌تان لغو شود که براحتم به خارج از کشور بروید؟

● صادقی: وقتی شرایط در داخل کشور فراهم نیست، چه اشکالی دارد به خارج برویم؟

○ جوان: از نظر من ممکن است اشکالی نداشته باشد، ولی خیلی‌ها ممکن است این فکر را بکنند که اینها هم می‌خواهند بروند و ...

● آناهید: البته بسیاری از کسانی که به این درجه علمی در دانشگاه‌ها می‌رسند، زیاد به آنچه در ذهن خیلی‌هاست توجه نمی‌کنند، ضمن این که مهاجرت برای آموختن بهتر، زیاد هم بد به نظر نمی‌رسد.

کدام خطرناک‌تر است؟ فرار مغزها یا فرسایش مغزها*

نام دکتر کارولوکاس (Caro Lucas) را اکثر آن‌هایی که با رشته‌های برق و کامپیوتر سر و کار دارند شنیده‌اند. این پرورفسور ارمنی را به جرئت می‌توان نفر اول تحقیقات کنترل و سیستم‌های هوشمند در ایران دانست. او در سال ۱۳۵۲ از دانشگاه تهران فوق‌لیسانس مهندسی برق و الکترونیک و در سال ۱۳۵۵ دکترای همین رشته را در دانشگاه برکلی در ایالت کالیفرنیا آمریکا گرفته است. خودش می‌گوید: آن موقع در دانشگاه برکلی علاوه بر رشته اصلی باید دو رشته‌ی فرعی هم انتخاب می‌کردیم که من سیستم‌های اقتصاد مالی و آمار را انتخاب کردم.

از همان سال در دانشگاه UCLA (شهر لس آنجلس) شروع به تدریس می‌کند؛ اما یک سال بعد به دلایلی که او مهم‌ترینش را فقر عاطفی فرهنگی در میان مردم آمریکا می‌داند به ایران باز می‌گردد. او ۲۵ سال است در دانشگاه تهران تدریس و تحقیق می‌کند و هر سال شاهد پرواز دانش جویانش به سوی دانشگاه‌های آمریکا و اروپا بوده و حرف‌های زیادی درباره‌ی مهاجرت نخبگان به خارج از کشور دارد.

□ همیشه در مصاحبه سعی می‌کنیم خودمان را جای خواننده‌ها و مخاطب‌هایمان بگذاریم و سوال‌هایی پیرسیم که فکر می‌کنیم اگر آن‌ها جای ما بودند نمی‌پرسیدند. احتمالاً یکی از مهمترین سوال‌هایی که خوانندگان ما دارند موضوع مهاجرت است. خصوصاً از شما که احتمالاً می‌توانستید زمینه‌های کاری بسیار بهتری در خارج از کشور داشته باشید.

● مهمترین عاملی که باعث شد ترجیح بدهم در ایران بمانم در درجه‌ی اول انگیزه‌ی فرهنگی بود. من متعلق به قشری هستم که کم و بیش در همه جا احساس غربت می‌کنیم. ولی این احساس غربت در ایران خیلی کم‌تر از جاهای دیگر است. عامل دوم زبان بود. زبان فارسی زبان اول من نیست. زبان مادری من ارمنی است ولی صحبت کردن به زبان ارمنی و فارسی برایم راحت‌تر از انگلیسی است. البته این موضوع چندان در محاورات روزمره محسوس نیست یعنی انگلیسی‌ام آن قدر خوب هست که در محاورات روزمره مشکلی نداشته باشم. بیشتر در مواردی احساس کمبود می‌کنم که در یک موقعیت عاطفی قرار می‌گیرم. مثلاً هنگام عصبانیت یا غم یا شادی. این مواقع است که آدم کم می‌آورد.

در امریکا روابط من با مردم دچار فقر شدیدی بود خصوصاً از لحاظ عاطفی این فقر را نسبت به این جا خیلی شدیدتر احساس می‌کردم.

□ پس به دانشجویهایی که این مشکل را نداشته باشند توصیه نمی‌کنید به ایران برگردند.

● نه، توصیه نمی‌کنم.

□ در مورد خودتان هم شاید اگر بیشتر در امریکای ماندید این مشکل آرام آرام حل می‌شد.

● قطعاً همین طور است چون غربت یا خودی احساس کردن تابع آشنایی و به اصطلاح وارد شدن در فرهنگ و فرایند اجتماعی شدن است و طبعاً اگر بیشتر می‌ماندم ممکن بود کم کم این احساس را از دست بدهم.

□ خودتان دوست داشتید که این اتفاق بیفتد؟ یعنی آن جا بمانید و شبیه آن‌ها بشوید؟ یا از شبیه شدن به آن‌ها فرار کردید؟

● شرایط ۲۵ سال پیش که من این تصمیم را گرفتم با شرایط امروز بسیار تفاوت داشت. نمی‌دانم اگر در شرایط امروز، جوان و دانشجو بودم و در وضعیتی مشابه قرار می‌گرفتم «احساس غربت» چقدر برایم اهمیت داشت. اما در این مدت، همراه با بالا رفتن سنم بارها سوال مهاجرت تکرار شده و پاسخ همان اولی بوده است.

□ پس شما هم با خواننده‌های ما هم‌نظرید که فکر می‌کنند اگر دستشان برسد و مشکل دیگری به جز

احساس غربت نداشته باشند باید بروند؟

● عاملی که منجر به این تصمیم می‌شود برای همه یکی نیست ولی یک عامل مشترک در اغلب موارد وجود دارد. شرایط کاری در ایران بسیار کمتر از جوامع غربی برای یک تحصیل

کرده فراهم است و جامعه ارزش فردی و خصوصاً ارزش حرفه‌ای کمتری نسبت به جامعه‌ی اروپایی و امریکایی به یک تحصیل کرده می‌دهد. از آن طرف هم رقابت حرفه‌ای در چنین جامعه‌هایی بسیار شدید است. شاید عامل‌های منفی نظر همین رقابت هم در تصمیم‌گیری من برای بازگشت به ایران بی‌تأثیر نبوده یعنی برای فرار از رقابت. ایران یک کشور نفتی است؛ یعنی بدون این که نیاز به کارکردن داشته باشید زندگی تان تأمین است این عامل انگیزه‌ی بسیار قوی‌ای است که ایران را انتخاب کنیم آن هم نسبت به کشورهایی که در آن‌ها برای به دست آوردن نان شب باید زحمت کشید.

□ اگر شما رانمی‌شناختیم شاید این استدلال را قبول می‌کردیم؛ ولی شما یکی از کارترین استاد‌های دانشگاه هستید.

● در ایران گردش اقتصاد کشور بر مبنای استخراج منابع زیرزمینی است که یک روحیه‌ی تکدی بر روانشناسی ملی ما حاکم کرده است. نمونه‌اش رفتار و رابطه‌ی ما با نرم‌افزار است. شما تا به حال چند نرم‌افزار دیده‌اید که از بازار بین‌المللی خریده شده باشد؟ ما معمولاً از آنهایی استفاده می‌کنیم که مجانی است. البته من انواع دو سه هزار تومانی‌اش را هم به حساب مجانی می‌گذارم. عادت کرده‌ایم نرم‌افزار را بگیریم بدون این که چندان به دردمان بخورد و ترجیح می‌دهیم نیازهایمان را با آنچه در دست داریم تطبیق بدهیم. حالا بیایید کمی این موضوع را تعمیم بدهیم و به علم برسیم. ما راجع به علم هم همین تصور را داریم. دوست داریم مصرف‌کننده‌ی علم باشیم نه تولیدکننده‌ی آن. و نه تنها برای تولیدکننده‌ی علم ارزش قائل نیستیم، کارش را منفی هم تلقی می‌کنیم. کسی را که تحقیق می‌کند، بخصوص تحقیقی که به درد دنیا بخورد، نوکر دیگران قلمداد می‌کنیم و ادعا می‌کنیم تحقیق باید به گونه‌ای باشد که فقط و فقط به درد کشور خودمان بخورد و از هیچ کس دیگری دردی دوا نکند. در دنیای امروز غیر ممکن است موضوعی پیدا کنید که به جز ایران به درد هیچ جای دیگر نخورد. اگر موضوع به درد بخوری است به درد همه می‌خورد و اگر به درد نخورد، به کار ما هم نمی‌آید. □ در بحث مهاجرت که محور بحث ما است، بین ما و مخاطبان مجله با شما اتفاق نظر هست. در برابر نظر مخالف چه حرفی داریم؟ احتمالاً به نظر مخالفان نباید خارج رفت؛ باید ایستاد و شرایط مناسب را فراهم کرد. چون بالاخره ایران کشور خودمان است.

● حالا در برابر این استدلال یک دلیل می‌آورم تا ببینید این منطق چندان هم درست

نیست. فرض کنیم می‌خواهیم برای کشور مفید باشیم. واقعاً آیا با ماندن مفیدتر هستیم یا با رفتن؟ همه‌ی جنبه‌های دیگر را بگذاریم کنار و فقط دلایل حرفه‌ای را ملاک قرار بدهیم. من ادعا می‌کنم که لزوماً با ماندن شخص مفیدتری نخواهید بود. شخصی را فرض کنید که بتواند کار خاصی را انجام بدهد اما شرایط انجام آن کار در ایران فراهم نباشد، اگر این شخص در ایران بماند باید آن کار را کنار بگذارد و در طول زمان توانایی‌اش را از دست بدهد اما اگر جای دیگری برود و این توانایی را به کار بگیرد و حفظ کند، وقتی که ایران هم به آن نیاز داشت می‌تواند برگردد. در حالی که اگر بماند در موقع لزوم آن توانایی را از دست داده. پس به نظر من بیش از فرار مغزها باید از استهلاک مغزها ترسید که خطر بزرگ‌تری برای کشور است. ماندن در جایی که توانایی آدم‌ها به کار گرفته نشود باعث از دست رفتن تدریجی این توانایی و تبدیل آدم‌ها به عناصر بی‌خاصیت می‌شود. آنهایی که تصمیم به ماندن در ایران می‌گیرند باید به نحوی این مسئله را حل کنند و زمینه‌هایی را برای حفظ توانایی‌هایشان پیدا کنند و الا تصمیم ماندن، تصمیم غلطی خواهد بود.

بنابراین اگر بعد از تمام سعی‌ها امیدی برای فراهم شدن زمینه‌ی مناسب نبود، باید تصمیم به رفتن گرفت عکسش هم درست است خیلی‌ها تصمیم به رفتن می‌گیرند و بعد از مهاجرت تبدیل به عنصر بی‌خاصیتی برای کشور می‌شوند. تعداد این دسته آدم‌ها اتفاقاً خیلی خیلی هم زیاد است. بنابراین هر رفتنی هم درست نیست.

□ فکر می‌کنید زمینه‌ی لازم در دانشگاه‌های ما فراهم است؟

● چه در ایران بمانید، چه به هر جای دیگر دنیا بروید. باید زندگی فعالی پیش بگیرید. تصمیمتان باید مبتنی بر دخالت شما در تغییر شرایط و مبارزه باشد. عنصر بی‌خاصیت چه در ایران چه در هر جای دیگر دنیا به هیچ دردی نمی‌خورد.

□ این حرف حرف درستی است؛ ولی در مورد وضعیت موجود ایران می‌پرسم. چقدر دانشگاه‌های

ما را برای بروز توانایی‌هایی افراد کارآمد و مناسبی می‌دانید؟

● بودجه‌ی تحقیقاتی ما را که نشان دهنده‌ی اهمیتی است که به موضوع می‌دهیم، مقایسه کنید با بودجه‌ای که برای جنگ یا ورزش اختصاص داده می‌شود. این که فقط در حرف بگوییم علم خیلی مهم است، مشکلی را حل نمی‌کند. باید پرسید این اهمیت در بودجه چقدر خودش را نشان داده است. در کشور ما این رقم، بسیار پایین و نزدیک به صفر است. همان

طور که گفتیم نه فقط در مقایسه با کشورهای پیش‌رفته بلکه نسبت به کشورهای عقب مانده هم ناچیز است. این رقم زیر یک درصد، حتی زیر نیم درصد است. البته اخبار خوش بینانه که بهتر است بگویم غیر واقع بینانه، می‌گوید در بلند مدت - یعنی زمان خیلی خیلی طولانی - این رقم به نیم درصد خواهد رسید. گرچه وقتی هم که برسد باز هم در سطح بین‌المللی غیر قابل قبول خواهد بود. البته این بودجه هم بیشتر صرف ساختمان سازی می‌شود تا خرج تحقیقات اساسی.

□ وضع آموزش در دانشگاه چطور است؟

● اتفاقاً فقط آموزش وضع نسبتاً بهتری دارد. یعنی ما در انتقال آن چه دیگران تولید کننده‌اش بوده‌اند بد عمل نکرده‌ایم و می‌توان ادعا کرد دانشگاه‌های ایران تقریباً سطح آموزش مطلوبی را در دنیا دارند. اگرچه امکانات در این بخش هم به شدت نازل است یعنی کل بودجه‌ی آموزش به نسبت تحقیقات خوب است ولی نسبت به آن چه باید باشد بسیار کم است و خوشبختانه ما توانسته‌ایم از این بودجه‌ی کم خوب استفاده کنیم. برای مثال دقت کنید اگر کلاسی تشکیل نشود سیستم مدیریت دانشگاه بلافاصله اقدامات جبرانی به عمل می‌آورد. اما اگر تحقیقی انجام نشود هیچ کس نگران نمی‌شود.

□ به قسمتی رسیدیم که ما چالش زیادی با آن داریم. با توجه به این که خودمان در دانشگاه درس خوانده‌ایم عموماً سیستم آموزشی دانشگاه را خیلی ضعیف می‌دانیم. جالب است که شملی گویند وضع آموزش خیلی بهتر از تحقیقات است؛ اما در مورد خود آموزش هم خیلی حرف داریم. این شیوه اصلاً هیجان‌انگیز نیست که برای یک درس این همه وقت و انرژی صرف شود بدون این که هیچ احساسی نسبت به محتوای قضیه داشته باشیم. شما واقعاً وضعیت آموزش را خوب می‌بینید؟

● کافی است نتیجه را ببینید. در اغلب دانشگاه‌های دنیا چند ایرانی جزو هیئت علمی مشغول به کارند. در صنایع تراز اول دنیا جایی پیدا نمی‌کنید که فارغ‌التحصیلان مانعش مهمی ایفا نکرده باشند. بنابراین آموزش ما بد نبوده به خصوص نسبت به امکانات کمی که در اختیارمان بوده است.

□ در مورد آموزش در دوره‌ی لیسانس هم همین نظر را دارید؟

● اگر درباره‌ی دانشگاه تهران صحبت می‌کنیم، من از دوره‌ی فوق لیسانس خیلی راضی‌ترم. دوره‌ی دکترا به نظر من ضعیف است و البته لیسانس هم قوی نیست. دوره‌ی

فوق‌لیسانس وضعیت بهتری نسبت به بقیه دارد.

□ البته در هر دانشگاه و هر مقطع فرق می‌کند. آقای دکتر شما در صحبت‌هایتان یک جمله‌ی کوتاه درباره‌ی دلایل مهاجرت گفتید شاید بد نباشد حالا کمی این جمله را بشکافیم. شما هم می‌بینید که دانش‌جوهایتان هر روز در حال رفتن هستند. علت به راه افتادن این سیل عظیم را چه می‌دانید؟

● بالاتر بودن حقوق و امکانات و شرایط بهتر زندگی دلیل رفتن بسیاری از آنها است. اما گروه قابل ملاحظه‌ای از ایشان تبدیل به عناصر غیر فعال آن جامعه می‌شوند. یعنی حداقل یکی دو نسل طول می‌کشد تا خودشان را به صورت عضوی فعال در آن جامعه ببینند و در جامعه تأثیر گذار باشند. اغلب آنها بدون یک تصمیم‌گیری جامع به پاسخ مهاجرت می‌رسند. البته این به آن معنی نیست که هر مهاجرتی لزوماً محکوم است؛ برعکس من فکر می‌کنم تعداد قابل ملاحظه‌ای از دانشجوها به این دلیل تصمیم به مهاجرت می‌گیرند که در جامعه‌ی ما به متخصص کم بها داده می‌شود.

بگذارید یکی مثال بزنم. مثلاً همین کلمه‌ی خرکاری که شما خیلی می‌شنوید و شاید به کار هم ببرید. امکان ندارد شما این کلمه را با بار منفی در امریکا بشنوید. یعنی زیاد کار کردن اصلاً منفی نیست. چند وقت پیش برنامه‌ای را از تلویزیون به صورت اتفاقی دیدم که شامل مصاحبه‌هایی بود با مهاجران و آنهاهایی که از مهاجرت بر می‌گردند. اکثر مصاحبه‌شونده‌ها به عنوان یکی از منفی‌ترین جلوه‌های جامعه‌ی امریکا و کانادا یک جمله می‌گفتند: «آن جاحجم کار خیلی زیاد است و مجبوریم خیلی کار بکنیم.» انگار خیلی بد است که مجبورند زیاد کار کنند. در صورتی که من این موضوع را خیلی مثبت می‌دانم و به نظرم این نوع اظهار نظر بخشی از همان روحیه‌ی منفی‌تکدی‌گری است که بر اثر صنایع استخراجی بر روان‌شناسی ملی ما حاکم شده است.

جملاتی از قبیل «کار مال خر است»، «کار برای تراکتور است» در جامعه زیاد می‌شنویم و این نشان می‌دهد که نه فقط در سطح تصمیم‌گیری، بلکه در سطح جامعه هم به کار بهای کمی داده می‌شود.

□ آقای دکتر شما فرزند ی هم دارید؟ الان در چه مقطعی هستند و آیا دلشان می‌خواهد از ایران

بروند؟

● یک پسر دارم که در سال آخر هنرستان درس می‌خواند. از شما چه پنهان من هم امسال

برای استفاده از فرصت مطالعاتی اقدام کرده‌ام. هم به این دلیل که مدت زیادی از آخرین فرصت مطالعاتی‌ام گذشته و هم به دلیل این که اگر پسرم خواست در خارج از کشور ادامه‌ی تحصیل بدهد، حداقل سال اول با هم باشیم. اما مهمترین دلیلی که باعث عدم پی‌گیری کار شد این بود که پسرم می‌گوید نمی‌خواهد خارج از کشور ادامه‌ی تحصیل بدهد و ترجیح می‌دهد در ایران بماند.

□ استدلال ایشان چه بود؟

● راستش را بخواهید هنوز خیلی مفصل با هم صحبت نکرده‌ایم که کاملاً دلایلش را بدانم. □ خود شما ترجیح می‌دهید پسران در خارج تحصیل کند و بعلبرگردد یا همان جا بماند یا دوست

دارید در ایران بماند؟

● در مورد پسرم همیشه اجازه داده‌ام که خودش تصمیم بگیرد. حتی زمانی که خیلی کوچک بود. البته بعضی مواقع فکر می‌کنم اشتباه کرده‌ام. مثلاً زمانی که پسرم چهار ساله بود برای فرصت مطالعاتی به خارج از کشور رفته بودیم. درباره‌ی زبان فکر کردم اجازه بدهیم به هر زبانی که به طور طبیعی انتخاب کرد صحبت کند نتیجه‌اش این شد که فارسی و ارمنی را کاملاً فراموش کرد و انگلیسی را هم در طول یک سال چندان یاد نگرفت و بعدها تا این مشکل برطرف شد خیلی طول کشید. چه بسا اگر هدایت شده‌تر از زبان استفاده می‌کرد نتیجه بهتر بود؛ به هر حال من همیشه ترجیح داده‌ام کمتر در تصمیم‌هایش دخالت کنم، حتی در سن چهار سالگی چه رسد به حالا که هیجده سال دارد.

□ آقای دکتر شما هیچ وقت عضو آکادمی علوم آمریکا بوده‌اید؟

● نه. یک موقعی به صورت افتخاری عضو آکادمی علوم نیویورک بودم. ولی هیچ وقت عضو آکادمی علوم آمریکا نبوده‌ام و فکر نمی‌کنم هیچ یک از استاد‌های ایرانی عضو این آکادمی باشند. عضویت در آکادمی علوم آمریکا سطحی بالاتر از معمول می‌طلبد که هیچ یک از استاد‌های ایرانی فعلاً در این سطح علمی نیستند.

□ شما هم در این سطح نیستید؟

● نه، من هم نیستم.

□ فکر می‌کنید ایرانی بودن در این بین موثر بوده یا نه.

● نه. هیچ یک از استاد‌های مقیم در ایران عضو این آکادمی نیستند؛ اما آقای دکتر زاده

که ایرانی هم هست عضو آکادمی علوم امریکا است. البته ایشان متولد ایران نیست؛ اما همیشه خودش را ایرانی معرفی می‌کند. ایشان متولد باکو است و به نظرم در زمان تولدش دیگر باکو جزو ایران نبوده است؛ ولی چون کودکی‌اش در ایران گذشته همیشه خودش را ایرانی معرفی می‌کند.

□ چند وقت پیش تلویزیون برنامه‌ای داشت با نام «چهره‌های ماندگار». این برنامه را دیده‌اید؟
نه ندیده‌ام.

□ در واقع تعدادی از استادها را انتخاب کردند و از آنها تقدیر به عمل آمد.

● راستش دیروز یک جایی مهمان بودم و صحبت درباره‌ی همین برنامه بود. من حتی صحبت‌های مهمانی دیروز را هم چندان دنبال نکردم.

□ سوال ما این است که چنین کارهایی را چقدر درست می‌دانید و به‌طور خاص نوع انتخاب افراد را تایید می‌کنید؟

● راستش من یک بار تشویق شدم. البته یک بار که نه، دو سه بار ولی هیچ کدامشان خیلی مؤثر نبوده است. به خصوص اگر موردی باشد که درستی خود انتخاب هم زیر سوال باشد. البته در مورد این برنامه نمی‌دانم که انتخاب درست بوده یا نه. اما اصولاً این گونه تشویق‌ها را نارحت‌کننده می‌دانم. آن هم وقتی که همکاران ما نمی‌توانند همین روند ساده‌ی ارتقای ایشان را بدون دست اندازهای نارحت‌کننده طی کنند. منظورم ارتقا از استادیاری به دانش‌یاری و از دانش‌یاری به بالا است. در حالی که این روند قوانین سر راستی دارد که با توجه به آنها باید کار خیلی سریع انجام شود. در مورد اکثر همکارانم دیده‌ام که یک ارتقای ساده‌شان درست انجام نشده و یک جوری سنگی جلوی پایشان انداخته شده که مجبور شده‌اند با ارتباط‌های شخصی از سر راه بردارندش. همه‌ی همکاران هم این ماجرا را داشته‌اند.

□ حرف آخر این که ما قیافه‌ی مهربان شما را که می‌بینیم یاد شخصیت بابانوئل در فرهنگ مسیحیت می‌افتیم. شخصیتی که مهربانی و شادی را با خود می‌آورد.

● من از این تعبیر شما خوش‌حالم؛ ولی درباره‌ی مهربانی من از آنهایی پیرسید که از من نمره‌ی کم گرفته‌اند!

□ یک سوال دیگر. چیزی هست که تا حالا شما را عصبانی کرده باشد؟

● بله.

□ یعنی این عصبانیت در چهره‌تان هم دیده شده باشد؟ شنیده‌ایم دانشجوی‌های شما همیشه دنبال نقشه‌ای می‌گردند که شما را عصبانی کنند، ولی به نتیجه نمی‌رسند!

● اولاً بعضی وقت‌ها مصلحتی عصبانی می‌شوم. گاهی واقعاً عصبانی می‌شوم. هر دو اتفاق می‌افتد ولی خیلی کم.

□ چطور آقای دکتر؟ چنین اخلاقی در این دوره و زمانه خصوصیت غربی است. این که کسی عصبانی نشود یا کم عصبانی بشود!

● اولاً ممکن است عصبانیت واقعی توی ذهن آدم رخ بدهد و بروز نداشته باشد به این شکل که حتماً اتفاق می‌افتد.

□ بله. منظور ما هم همان بروز عصبانیت است؟

● در مورد من شاید خیلی هم مسئله‌ی عدم بروز نیست. من واقعاً سعی می‌کنم خیلی کم عصبانی بشوم. ضمناً عواملی مثل راضی بودن از زندگی هم کمک می‌کند که آدم کمتر عصبانی شود. گذشته از اینها ما آدم‌هایی را که کم عصبانی می‌شوند خیلی خونسرد تصور می‌کنیم در حالی که اگر آشنا بشویم می‌بینیم که درونشان خیلی متلاطم‌تر از آدم‌هایی است که زود عصبانیتشان را بیرون می‌ریزند. البته این را درباره‌ی خودم نمی‌گویم.

□ آقای دکتر بسیار ممنونیم که وقتتان را به ما دادید. دوست داریم گفتگو را با خاطره‌ای از شما به پایان ببریم.

● اولین باری که با یک نشریه مصاحبه کردم دانش آموز سالهای اول دبیرستان آن وقت و راهنمایی حالا بودم. مجله‌ای بود به اسم روشنفکر. خبرنگاری که حالا شهرتی پیدا کرده و کتاب هم می‌نویسد و قلمش هم خیلی عالی شده است، آمده بود و می‌گفت که می‌خواهم مجله را متحول کنم و از طریق ناظم مدرسه‌مان ما را برای مصاحبه دعوت کرد. یک ساعتی صحبت کردیم و عکس‌هایی هم انداختند و گفتند که منتظر باشید تا مصاحبه‌تان چاپ بشود. ما هم هر هفته مجله را می‌خریدیم و می‌دیدیم که هیچ خبری نیست. بعد از یک سال که دیگر ناامید شده بودیم و مجله را نمی‌خریدیم یک روز گفتند که مصاحبه شما چاپ شده. نگاه کردیم دیدیم که عکس‌هایمان واقعیت دارد ولی نوشته‌ها اصلاً ربطی به صحبت‌هایی که ما کرده بودیم ندارد. احتمالاً دلیلش هم این بود که صحبت‌هایی که کردیم به قدری پرت و غیرقابل استفاده برای انتشار بود که آن خبرنگار ترجیح داده بود چیزهایی از خودش بنویسد و چاپ

کند. حالا امیدوارم این دفعه کمی حرف‌های حسابی تری زده باشم که لااقل نیمی از آن ارزش چاپ کردن داشته باشد!
□ از وقتی که به مادادیدم تشکریم.

مهاجرت نخبگان را به فرار مغزها تعبیر نکنیم*

مهندس سیدمحمد رضا دربندی مشاور سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی در امور فرهنگی ایرانیان خارج از کشور و مدیرکل سابق همین بخش است که پیشتر مدیرکل مطبوعات خارجی وزارت ارشاد بوده است. بیانات اخیر رهبر معظم انقلاب در جمع برگزیدگان المپیاد و ایجاد نگرش و ادبیات جدید نسبت به مهاجرت نخبگان بهانه‌ای برای طرح مجدد این موضوع با کارشناسان شد.

تجربه گذشته و مسؤولیت فعلی، دربندی این فرصت را داده است تا به طور ملموس با موضوع مهاجرت نخبگان آشنا شود و در مقام یک صاحب نظر در این باره گفتگو کند.

دربندی ضمن توصیف وضعیت ایرانیان خارج از کشور، خاستگاه عوامل مهاجرت در داخل کشور، خارج از کشور و شرایط مهاجران را بررسی می‌کند. این مصاحبه را می‌خوانیم:

○ کشورهای در حال توسعه به طور مشخص از چه زمانی با موضوع مهاجرت و فرار مغزها مواجه شده‌اند؟

● موضوع مهاجرت به طور اعم و مهاجرت نخبگان به طور اخص، موضوع جدیدی نیست؛ همه کشورهای توسعه نیافته از نیم قرن قبل تا کنون گرفتار این مسأله بوده‌اند. البته در ایران پس از انقلاب، آمار مهاجرت رشد قابل توجهی داشته است که دلایل آن قابل بررسی است.

هم اکنون آمار رسمی مهاجران در جهان حدود ۱۲۰ میلیون نفر است و در آمار غیررسمی حدود ۲۵۰ میلیون نفر ذکر می‌شود که مهاجران ایرانی حدود ۱،۲ درصد آنها را

تشکیل می‌دهند. نکته قابل توجه این که در همه موارد، مهاجرت و فرار مغزها از جنوب به شمال نیست، بلکه درصد قابل توجهی از مهاجران، از اروپا و کانادا به آمریکا مهاجرت کرده‌اند و دولتهای این کشورها نیز از این پدیده به عنوان یک معضل اجتماعی یاد می‌کنند و این نمونه‌ای از مهاجرت شمال به شمال تر است.

○ علل و انگیزه این مهاجرت‌ها در ایران چیست؟

● علل مهاجرت در ایران را می‌توان در دو مقطع قبل و بعد از انقلاب به طور جداگانه بررسی کرد، علل عمده مهاجرت در قبل از انقلاب عبارت بود از: اشتغال، تجارت، تحصیل و مبارزه، اما پس از انقلاب در سه مقطع متفاوت، مهاجرت با انگیزه‌های مختلف صورت گرفته است که اهم آنها عبارتند از: فرار وابستگان رژیم سابق و یاکسانی که بیم از مجازات داشتند، عدم تحمل وضعیت انقلابی روزهای اولیه انقلاب، نبودن شرایط مناسب تحصیل و تجارت در آن سالها، ابهامی که از آینده در ذهن افراد وجود داشت که پس از شروع جنگ، گروه جدیدی به مجموعه قبلی افزوده شد. آنان کسانی بودند که تحمل فشارها و مشکلات ناشی از جنگ را نداشتند. جنگ شهرها، موشک باران، کمبود مواد غذایی، نبود امنیت جانی و گاه نیز فرار از خدمت در جبهه‌های جنگ، از دلایل این مهاجرت به حساب می‌آمد. پس از جنگ، اوضاع تغییر کرد؛ دیگر دلایل گذشته عامل مهاجرت نبود. علت مهاجرت‌های پس از اتمام جنگ و شروع دوران سازندگی، بیشتر اشتغال و تحصیل بود که همین دلایل باعث شد آمار مهاجرت، رشد بیشتری پیدا کند.

○ آیا از آمار دقیق مهاجران اطلاعی در دست است؟

● آمار مهاجران ایرانی از ۲ تا ۷ میلیون نفر ذکر می‌شود، اما رقمی که براساس تجربه کاری مابدست آمده است که می‌توان گفت به واقعیت نزدیک است، ۳ میلیون نفر است که این تعداد در ۲۰ کشور مهم جهان پراکنده شده‌اند که به ترتیب در آمریکا ۱/۲ میلیون نفر، کانادا ۲۰۰ هزار نفر، انگلستان ۱۸۰ هزار نفر، آلمان ۱۱۰ هزار نفر، فرانسه ۱۰۰ هزار نفر، سوئد ۹۰ هزار نفر، استرالیا ۷۰ هزار نفر، اتریش، ایتالیا و ترکیه هر کدام ۳۰ هزار نفر، یونان ۱۰ هزار نفر، بلژیک، نروژ و اسپانیا هر کدام ۵ هزار نفر و بقیه در کشورهای مختلف زندگی می‌کنند. البته تعدادی از هموطنان ما که عمدتاً از شهروندان شهرهای مرزی ایران هستند، به کشورهای حاشیه خلیج فارس مهاجرت کرده‌اند که چون دائماً در حال رفت و آمد به آن

کشور هستند در این آمار گنجانده نشده‌اند.

○ آیا آماری از وضعیت تحصیلی، شغلی و اجتماعی آنها وجود دارد؟

● البته آمار دقیقی در دست نیست، اما اکثریت قابل توجهی از مهاجران مقیم آمریکا و بعضی از کشورهای اروپایی، صاحبان سرمایه، فناوری و موقعیت اجتماعی ویژه هستند. آخرین آماری که اداره آمار ایالات متحده آمریکا در سرشماری ۱۰ سال پیش ارائه کرده است، مویید این ادعاست. این آمار نشان می‌دهد که ۴۶ درصد مهاجران ایرانی دارای مدرک لیسانس و بالاترند (که این عدد در بین شهروندان آمریکایی کمتر است)، ۴۲ درصد در رده‌های بالای علمی و حرفه‌ای و ۲۲ درصد صاحبان شرکتهای بزرگ تجاری، کارخانه‌های صنعتی، بیمارستان، ورزشگاه و هستند. ضمناً میانگین درآمد مهاجران ایرانی ۵۵ هزار دلار و میانگین درآمد شهروندان آمریکایی ۳۵ هزار دلار است.

○ علل اصلی جذب نخبگان به مراکز علمی سایر کشورها چیست؟

● قبل از این که علل مهاجرت تحصیلکردگان را توضیح دهیم، لازم است به این موضوع اشاره کنم که همه انسانها دارای عقاید یکنواخت و دیدگاه‌های مساوی نیستند، آنچه گفته شد، ناظر بر عموم دانشجویان و دانشگاہیان بود، اما گروه قابل توجهی از آنها همه هم و غمشان ماندن و اصلاح کردن و یا مهاجرت کوتاه و بازگشت به کشور است. تمام دستاوردهای ارزنده‌ای که در زمینه‌های مختلف علمی در این چند سال برای کشور ما حاصل شده است، در واقع نتیجه تلاش همین ستاره‌های فروزانی است که با همت و اعتقاد والای خود مانده و به وظیفه شرعی و انسانی خود عمل کرده‌اند.

دلایل جذب دانشجویان و دانشگاہیان به کشورهای توسعه یافته، فقط منحصر به عوامل جذب موجود در آن کشورها نیست، بلکه یک سلسله عوامل داخلی نیز موجب دفع ایشان می‌شود که به بعضی از آنها اشاره می‌کنم:

۱- بی توجهی به شأن علم و عالم: با این که از نظر تاریخی، ما کشوری علم دوست و علم‌پرور بوده‌ایم، اما در ۱۰۰ سال اخیر بنا به دلایلی، بی توجهی به علم و عالم، جزو فرهنگ عمومی ما شده است. لذا یک عنصر علمی و دانشگاهی، معمولاً مورد توجه خاص قرار نمی‌گیرد. مثلاً متأسفانه چهره‌هایی که در رسانه‌ها از آنها تجلیل می‌شود بیشتر خوانندگان، هنرپیشه‌ها و ورزشکارانند که در جای خود شایسته احترام هستند اما به چهره‌های ماندگار

علمی، استادان و المپیادی‌ها توجه بایسته نمی‌شود.

۲- یکی دیگر از این عوامل، بی‌توجهی به رشد کیفی دانشگاه‌هاست. تجهیزات قدیمی، ابزار غیر استاندارد، به روز نبودن اطلاعات، تخصیص ندادن بودجه کافی به امر تحقیق و گسترش مدرک‌گرایی، بیشترین نارضایتی را برای بهترین دانشجویان به دنبال داشته است.

۳- عوامل اقتصادی: تفاوت کیفی زندگی، امکانات مادی، میزان درآمد، امنیت و آینده شغلی از جمله عوامل مهم این پدیده است. هنگامی که دانشجویی می‌بیند اگر پس از فارغ التحصیلی، آن هم در صورت وقوع معجزه‌ای! در یک مرکز علمی استخدام شود، در نهایت مانند امروز استادش، حقوقش کمتر از یک راننده تاکسی خواهد بود، چه دورنمایی از آینده می‌تواند باعث ماندگاری او شود؟

۴- عوامل سیاسی: بی‌ثباتی سیاسی در کشور، وجود تنش‌های اجتماعی، بی‌ثباتی قوانین و دستورالعمل‌ها، نبود مصونیت‌های سیاسی و علمی برای اظهار نظر و تفوق احزاب و باندهای سیاسی بر مراکز علمی، از دیگر عوامل دفع است.

○ آیا هیچ نهادی در این زمینه مسئولیت دارد و خود را موظف به حل این معضل می‌داند؟

● تا به حال این موضوع ملی، رها شده و هیچ مرکز و نهادی - به غیر از بیان موضوع و ارائه شعار در مورد حل آن - به فکر اصلاح و ارائه راه‌های علمی برای رفع این ضایعه ملی نبوده است. اگر این روند ادامه پیدا کند، ما تا چند سال دیگر، وضعیت بسیار اسفباری خواهیم داشت؛ مگر این که این دو رویکرد مورد توجه جدی مسئولان قرار گیرد: اول، تقلیل و تضعیف عوامل دفع و دوم، نگاه جدید از زاویه‌ای متفاوت به این پدیده که آن را توضیح دادم. در غیر این صورت تمام سرمایه‌گذاری‌های انجام شده بر روی فارغ التحصیلان نخبه (از مقطع ابتدایی تا کارشناسی ارشد) که میلیارد‌ها تومان هزینه است، هدر رفته است و از همه مهم‌تر نظام مدیریتی کشور قادر به طراحی و برنامه ریزی در مدیریت منابع انسانی نخواهد بود. به عبارت دیگر، هر سال تعدادی از دانشجویان به صورت آزاد و تعدادی به صورت بورسیه دولت، برای تکمیل تحصیلات عالی به خارج از کشور اعزام می‌شوند، اما نظام اداری نمی‌تواند محاسبه کند که چه تعدادی از آنها برمی‌گردند تا در مورد جایابی آنها برنامه ریزی کند.

○ چه راهکارهایی را برای حل این مسئله ارائه می‌کنید؟

● کارهای متعددی از جمله: اولاً این معضل به عنوان یک پدیده ملی مورد توجه قرار گیرد و دولت، مجلس، رسانه‌ها و همگانی نسبت به حل آن، عزم ملی خود را به کار گیرند. ثانیاً ثبات و آرامش سیاسی که زمینه ساز اصلی حل مشکلات کشور است، در رأس توجه مسئولان قرار گیرد و توجه داشته باشند، بهترین ماهیها در آب گل آلود به تور دام گستران خواهند افتاد.

ثالثاً احترام و توجه ویژه به علم و دانش و خلاقیت، در صدر کلیه برنامه‌های مسئولان و رسانه‌های عمومی قرار گیرد؛ همان طور که برنامه‌های اخیر صدا و سیما، حاکی از توجه ویژه به این موضوع است و بویژه علاوه بر دعوت و طرح شخصیت‌های علمی به برگزاری همایش چهره‌های ماندگار اشاره کنم، هرچند خوب است شخصیت‌های علمی جوانتر نیز مورد توجه قرار گیرند.

رابعاً وضع دانشگاه‌ها و بودجه‌های تحقیقاتی مورد تجدید نظر قرار گیرد و از همه مهمتر، امکانات و ویژه‌ای برای افراد خاص در نظر گرفته شود، توزیع امکانات علی السویه، اگر در هر زمینه‌ای مساوی عدالت باشد، در حوزه علم و هنر و اندیشه که موضوع نخبه پروری در ماهیت آن تعریف شده است، عین عدالت نیست.

خامساً برقراری ارتباط عاطفی مستمر با همه کسانی که برای ادامه تحصیل به کشورهای غربی می‌روند؛ به گونه‌ای که در تمام دوران تحصیل احساس کنند، دولت و کشورشان برای ورود آنها لحظه شماری می‌کنند و برایشان احترام ویژه‌ای قائلند.

بر این نکته هم تأکید می‌کنیم که تقاضا برای مغزها به صورت فوق العاده‌ای وجود دارد؛ کشورهای عضو اتحادیه اروپا پیش بینی کرده‌اند که تا سال ۲۰۲۰ نیازمند ۸۰ میلیون نفر نیروی کار و اندیشه هستند و طبیعی است مقدماتی فراهم کنند تا سالی ۴ میلیون نفر نیروی نخبه را به کشورهای خود جذب کنند. اگر مادست روی دست بگذاریم و فقط نظاره گر باشیم، یقیناً درصد قابل توجهی از این ۴ میلیون نفر در سال، از کشور ما خواهند بود. چندی پیش خبر خبرگزاری آناتولی ترکیه واقعیت وحشتناکی را به ما گوشزد کرد که اگر مانند همیشه روی خود را از این واقعیات برگردانیم و به جای حل مسئله، صورت مسئله را پاک کنیم، وضع از این هم بدتر خواهد شد.

این خبرگزاری گزارش داد که طی ۱۱ ماه اول سال ۲۰۰۱، دقیقاً ۴۷۳۵ نفر از دفتر

کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل در ترکیه، تقاضای پناهندگی به کشورهای مختلف کرده‌اند که از این تعداد ۳۱۸۵ نفر از ایران و در مرتبه‌های بعدی، ۹۲۲ نفر از عراق، ۴۰۳ نفر از افغانستان، ۳۹ نفر از چین و ۱۸۶ نفر از سایر کشورها بوده‌اند.

راز ۷ ساله ناپدید شدن نابغه ایرانی در آمریکا*

راز ناپدید شدن یک نابغه ایرانی رایانه در ایالت واشنگتن آمریکا پس از گذشت هفت سال هنوز در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است.

در حالی که از این مرد ایرانی هیچ ردپایی به دست نیامده رئیس مجمع استادان ایرانی مقیم آمریکا ادعا کرده است او در آسایش زندگی می‌کند. بنا به این گزارش، زمستان سال ۱۳۵۳ یک جوان با استعداد ایرانی به نام «علیرضا خاموشی» با فارغ التحصیل شدن در رشته ریاضی فیزیک دبیرستان برای ادامه تحصیل از فرودگاه مهرآباد تهران به سمت آمریکا پرواز کرد.

«علیرضا» که در مدرسه همه او را نابغه می‌دانستند، ابتدا در دانشگاه شهر «امیز» واقع در ایالت «آیوا» آمریکا پذیرفته شد و پس از هفت سال تحصیل فشرده، توانست با درجه ممتاز مدرک کارشناسی رایانه را دریافت کند. این جوان ایرانی برای ارتقای سطح تحصیلات دانشگاهی‌اش ایالت آیوا را ترک کرد و در یکی از بهترین دانشگاه‌های ایالت واشنگتن توانست تحت عنوان دانشجوی برتر مدرک کارشناسی ارشد رایانه را دریافت کند.

«علیرضا» با توجه به استعدادی که داشت توانست در سطح بالاتری ادامه تحصیل داده و با اخذ مدرک دکترای رایانه، خود را در میان دانشمندان آمریکایی مطرح کند.

این نابغه ایرانی از خردادماه سال ۱۳۶۰ به طرز مرموزی ناپدید شد تا اینکه برادر وی در ایران به طرح شکایتی دست زد و از دستگاه قضایی خواست سرنخی از «علیرضا» را در اختیار وی و پدر و مادرش قرار بدهند.

«حمید» در بازجویی‌های پلیس اینترنتی ایران، گفت: آخرین بار بهار سال ۶۰ بود که

برادرم از آمریکا با ما تماس گرفت، او گاهی نامه می‌فرستاد و بعضی وقتها تماس‌های کوتاهی برقرار می‌کرد. وقتی هفت سال از او بی‌خبر شدیم چون مطمئن بودیم او بخاطر رشته تحصیلی‌اش، به سایت‌های اینترنتی دسترسی دارد، از طریق این سایت‌ها در کشورهای اروپایی و آمریکایی برای او پیغام الکترونیکی گذاشتیم تا با دیدن آن با ما تماس بگیرد. خیلی امیدوار بودیم اما هنوز جوابی برای پیغام الکترونیکی ما ارسال نشده است، پدر و مادر پیرم هنوز چشم به راه هستند و بی‌خبری از برادرم در غربت، آنها را فلج کرده است. مأموران پلیس اینترپل که با دستور قاضی ایرانی مأموریت یافته‌اند باتجسس‌های برون مرزی پرده از سرنوشت مرموز نابغه ایرانی بردارند، در تحقیقات خود دریافتند «علیرضا» در مدت اقامتش با زن ساهپوستی ازدواج کرده است و آخرین بار در حالی که بادی گارد - محافظ - داشت، دیده شده است.

از سوی دیگر، ادعای مرموز رئیس مجمع استادان ایرانی مقیم آمریکا که سعی داشته است با پنهان کاری، خانواده «علیرضا» را در سالم بودن این نابغه ایرانی آسوده خاطر کند، کار آگاهان را با یک فرضیه مبنی بر اینکه دانشمند ایرانی در یک سازمان فوق سری عضویت دارد، روبرو کرد.

بدین ترتیب، پلیس بین‌الملل ایران از اینترپل آمریکا خواست باتجسس در خاک این کشور، ردپایی از «علیرضا» را به دست آورده و در اختیار آنان قرار دهند. بنا به گزارش خبرنگار ما، معمای هفت ساله این نابغه ایرانی در حالی در دستور کار دستگاه قضایی و پلیس ایران قرار گرفته است که هیچ گزارشی مبنی بر مرگ وی در آن سوی مرزها در اختیار وزارت امور خارجه ایران قرار نگرفته است.

○ ○ ○